

اور عصر الفقی دہر رسید مولوی احمدی افاض اللہ علیہ فیوضہ  
 کہ از خلفاء اعظم ان حضرت اند عرض کردند خلوت حضور است  
 و پیش حضور سبک شری میگویم تا یقین صدق ماگرد و کہ ہرگز ہر  
 در جواز تمیم و ضرر آب وضو شک نیست و حرج کردن بہر جماعت  
 تاسی شریف زہار نباید و غلام حاضر است ہمین جا و خلوت  
 امامت میکند و در مسجد کسی دیگر را برائے امامت میفرساید و عمل  
 شیوخ و فقہاء ہم چنین دیدہ شدہ منظور رومی عالی نشد فرمود  
 این وقت طاقت رفتن میدارم آیندہ حال مزاج دیدہ کردہ خواهد  
 و بغایت حرج تشریف بمسجد شریف آورد و بعد نماز از سید العلماء  
 استفسار معنی لا یكلف اللہ نفسا الا وسعہا نمود حسب راسے  
 مفسران عرض کردند کہ تکلیف شرعی بقدر طاقت نفس است  
 و صحت و سقم و مالایطاق ساقط از پایہ اعتبار است فرمود کہ در  
 مرض موت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم باوجود شدت مرض  
 و تب و دروسر وضعف توانا کہ طاقت رفتار تا مسجد شریف  
 نہ داشت ہر دو دست حق پرست بردوش علی مرتضیٰ و عباس  
 رضی اللہ عنہما نهاد و با حسب شریف بران ہر دو قوت بازو داد  
 و چنان میرفت کہ قدم شریف بر زمین سے سو و لپشت پاگرد آورد  
 بود تا داخل مسجد مفتول گردید چنانچہ در تواریخ معتبرہ مذکور است  
 و در مرتبہ باین رنج و تکلیف از حجرہ مطہر تاسی بد نور جلوہ افروز

شده اختیار این صبح و تحمل این اذیت از دایره وسعت آن حضرت  
 و طاقت بشری خارج بود یا اینقدر تکلیف اعتبار ندارد و بهر تقدیر  
 ما را این قدر ناتوانی نیست نه آنچنان تکلیف باز درین صورت ترک  
 جماعت مسبی چگونه روا باشد مولانا را بجز سکوت جوابی نبود روز  
 دیگر این کمینہ بارگاہ و جناب مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہ  
 حاضر خدمت فیض در حبت بودیم استفسار معنی آیه مذکورہ فرمود  
 تفسیر ظاہر کہ از استار یاد و ششم بمعرض بیان آوردیم همان رو  
 و معارضہ ارشاد نمود چون در حقیقتہ جواب معارضہ نبود سکوت کردیم  
 بعد تا مل ساعتی در معنی و سہ ہدایت بمضمون فرمود کہ لشکین  
 خاطر ہر کسی گردید گفت وسعت نفس آنست کہ متحمل آن امر شود  
 خواہ متحمل جزو سہ یا متحمل کل ہر قدر کہ طاقت دارد بجا آورد و متوا  
 بہ حسب طاقتہست چنانچہ بیمار اگر داند کہ تخریمید و گیرد یک رکعت  
 ایستادہ می تواند گذارد و دیگر رکعات نشسته باید کہ همچنان کند و دیگر رکعت  
 را نیز همچنان قصد او کند تا زمانیکہ یقین افتادن بر زمین نباشد  
 نہ نشینن بسا است کہ نفس آثارہ در پیرایہ بیماری بہانہ جوید و حیلہ  
 آرام در آن خواهد و از طاعت چنانکہ برسے واجب است باز دارد  
 و تمام و کمال او اشدن ندید و گاہ بودی کہ در نماز از غایت ضعف  
 مرض طاقت ایستادن نہ شستی چون دیدسے کہ باو لغزش آمد  
 آن زمان بے شستہ و فرمودسے ز نماز از مکر نفس زمین نباید شد و ریاضت

نباید گذاشت و در مرتب سلوک عمل بر بکتوب حضرت مخدوم  
 الملک کرده و فرمود که وے و قایل شیخ را خوب حل کرده است  
 و نیکو میداند و در مقام شیخی نظیر خود داشت و در باب هدایت  
 خلق استوار مانده بود و هم شاه غلام بیکه که منتسب بفرزند می حضرت  
 محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ و متوطن قصبه امیرانده گفتند که در  
 در مسجد اربعه و آیات بهر حاجات دینی و نیومی بعد مقررات و فر  
 بنهار می خواندم آنحضرت مکرر بسوسے ماوید چون شب و خلوت  
 حاضر شدم و سر و چهره می خواندی عرض حال کردم ارشاد نمود که نزد  
 علماء اطراف تفسیر آیه و لا تشتر و ابایاتی ثنا قلیلا چنانکه در کتاب  
 نوشته اند نیکو میدانی و بنا بر تجویز اجرت حفاظ و تراویح و حساب  
 میت و غیره نمی کنند اما نزد صوفیان آنست که برای حاجت دنیا  
 و دنیا هم نباید خواند که اینهم بیع و شر است و لاریب در مقابل کلام  
 حق تعالی طلب همه سومی او من قلیل است هر چه از آیات  
 خوانند محض رضایند خوانند عقب آن حق تعالی هر چه پیش  
 عطیه محض اند سبحان اللہ نعم الکلام کلام الملوک ملوک الکلام  
 انتی نقل است یکے را سخن در باب سلوک بود عرض کرد  
 فایده ریاضت چیست فرمود صفای قلب و صفای قلب  
 صلوح قلب پیدا میکند که عطیه الهی بسبب آن در قلب  
 سالک بقا پذیرد و ملک وے گردد یکے از نواید وے نیست

که گفته عرض کرد بعضی مشایخ آن زمانه قائل اند که حالتیکه دست  
 و او نمی رود بلکه از گناه هم زوال نه پذیرد و این را بر قوت طریقه خود  
 حمل کنند و گویند ما مستانیم ریاضت و زهد خلاف عنوان نیست  
 حالات قوی را از گناه ضرر نیست و در طریق دیگران که آن  
 زور و قوت نیست هر چه بر دل سالک وارد شود پس ضعیف ماند  
 که نفس ایل میشود در جواب این و امیات سخنی نگفت و بدایت فرمود که  
 حضرت مخدوم الملک شرف الحق والدین قدس سره درجا تحقیق حالات رحمانی  
 و شیطانی و علامت تفریق آنها نوشته است که کیفیت و حالتی که بعد افعال غیر شرعی  
 بحال ماند باید دانست که محض شیطانیست و از زوال و و نشاء باید شد و بر عجزت اندوه  
 باید که در حال شیطانی بر باورفته و اگر بعد از شروع زائل کرده هم و نشاء باید شد که  
 اگر کیفیت رحمانی بود و توبه استغفار باید که و باحتمال این بحال کند و اعمال اسلاف  
 که بظاهر خلاف شرع می نماید زبان طعن نکشاید بسبب آنست که  
 کاملین این فرقه چنین حرکات کنند اما آن حرکت در نفس الامر خلاف  
 شرع نیست و قصد سلطان بایزید بسطامی در خواندن وی لا اله  
 الا انما فاعب و گرفتن نان از دوکان مردی جنبی مفصل شده  
 است که در حقیقت آنهم حرکات موافق شرع بود و هم در جمیع امور  
 برخلاف نفس باید رفت که عبادت همین است هم درین میان  
 بود کشف حال آنکه بعضی مشایخ آن اکثر سخن از کشف خود میگویند  
 می گویند و هر وقوع آن یقین دارند فرمود مخدوم الملک سره آبر کشف خود

باید زو و اعتماد نباید کرد کسے عرض کرد کہ سہلوت در بارہ خلافت  
 بسیار مکاشفہ دارند اعتماد بران باید کرد یا نہ فرمود اہل مکاشفہ  
 چند قسم اندیکے از ان صاحب ستر خفی و جلی بہت کہ در مکاشفہ  
 و سے کذب گنجائیش ندارد گو یا و رقی آن وی مکاشفہ و سے  
 حکم وحی وارد و شیطان نفس را در مکاشفہ صاحب ستر فرمود  
 و خلعت نمے شود و همچنین اولیای سہ صاحب الہ در ہر زمانہ کثر و  
 نایاب اند و جو دشمنان کبریت احمد است و قول ایشان نوعی است  
 از وحی در مرتبہ صدق و دیگران از مکلفین شیطان کہ مطمئن  
 نیستند بر کشف شان اعتماد و انقدر نباشد۔ و ازین مقام کلام  
 مخدوم مشعر است کہ کشف خود کفش باید زد و اعتماد نباید کرد  
 و ہم سالک را خیال کشف نباید کہ از راہ مطلوب باز میدار و کار در ان  
 دیکر بہت و ہم ازین قبیل بہت کہ روزے در نواید ریاضت و مجاہد  
 بسط کلام میدہشت و خلق را ہدایت مے نمود این کمینہ بارگاہ  
 عرض کرد شاہ محمد اکرم و شاہ جہن قدس ستر سما از حلقہ باران  
 حضرت تاج العارفین رہبر دوم تراض بودند و شاہ جہن نسبت  
 شاہ محمد اکرم ریاضت شاقہ مے کرد اما اثرہ ریاضت ہر شاہ  
 محمد اکرم را بود لب شاہ جہن دست ندادہ و چنانکہ ایشان را دست  
 بدامن مقصود رسیدہ شاہ جہن را نہ رسیدہ سوائے سخت و  
 تقدیر سبب و ظاہر حسیبت فرمود ریاضت شاہ جہن

هر چند شاقه بود لیکن نزد این طایفه اعتبارنداشت چرا که مثلاً  
 مجاهده اگر سنگ بصوم طے کرده باز وقت افطار سیر خوردی  
 و اگر سینه نماند و شاه محمد اکرم گاه سیر نخورد یک حصه سیر  
 خورد و آن حصه اگر سینه نماند ریاضت ایشان دائمی و هر  
 بود و ریاضت ایشان تا وقت اگر سنگ دیگر آنکه شاه محمد اکرم  
 ریاضت تا مرگ بحال شست و شاه محمد بن راجین نبود و سالک  
 ساعتی از ریاضت باز ماندن آنست است حضرت غوث کبیر  
 قطب ربانی محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در کتاب فتوح  
 فرموده که سالک هرگز از فکر نفس غفلت نه ورزد و ریاضت نگذارد  
 و یکی از حلم و رحم و سه رم آن بود که با چنان تشرع و توع کار کلم  
 کرده و به ملائمت و نرمی حصول مقصود جست اکثر طلباء و نووارد  
 که نماز نمی گذارند به نرمی تمام نصیحت فرموده و خلق ازین  
 خلق شقیقت و سه اختیار صلوة خمس کرده و عبادت بعبادت  
 گرفته و اگر نصیحت اتفاقاً اثر نمی کرد و نیازات بزرگان مثل  
 منی و توشه و غیره که اکثر درست میشد فرمودی بی نمازی را خوردن  
 نباید و تقاسم امر فرموده که درین نیاز خوردن القیای شرط است  
 تارک صلوة را و ترک مسکرات را هرگز ندی چون چند سیرین  
 میگذشت آن طالب علم لطعم اطعمه لذیذ ناچار تریب نماز است  
 و از خوردن منہیات مسکره اجتناب ساخته بعضی خدام بارگاہ

عالی عرض کردند که اینها توبه بطبع طعام لذیذ توشه و سه منی شیرین  
 و نمکین و غیره که بیشتر میشود میکنند چون بعد حصول علم با بعد ترک  
 عزم تحصیل از اینجا میروند باز ترکیب بمبئیات میگردند و در زمانگرونی  
 می اوفتند فرمود حال باطن تائبان و صاحبان چون معلوم شود  
 که توبه دروغ بسته اند و فساد باطن دارند یا توبه بوضوح دارند و نیک  
 طینت اند و بر توبه و عهود استقلال است یا نقض حکم شرع ظاهر است  
 و هم توبه دولتی است علیحد و استقامت بروی امر است علیحد  
 چون زیور مرصع در بدن عروس اگر حق تعالی هر دو دولت کسی را  
 بخشد نور علی نور و بنده ما خود بر ترک توبه است زیر استقامت توبه  
 بنظایر از و س که توبه دیدیم تائب شمر دم علا و ه برین تازمانیکه در طلب  
 علم مقیم خانقاه است و بطبع طعام از ممنوعات مجتنب و محترمت  
 چه کم است هر قدر ایام که از گناه پاک ماند غنیمت است این هم  
 دولتی است و هم در امر تقوی که شاه غلام بیگیه که از فرزندان  
 حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه اند و در موضع اجمهر سکونت  
 و توطن از ابار دارند نقلاً از آنحضرت رضی الله عنه گفتند که روزی  
 ما را ارشاد فرمود که هر چیز را در شرع شریف قضاء است اما تقوی را  
 بجز ادا قضاء نیست چون در کاره فوت شد همه بر باد رفت  
 این خرقه پیوند پذیر نیست هر ساعتی تمام باید داشت که در کاری  
 از دست نرود نقل است یکبار دوستان هم بزم ما از راه جواز

در حلق ریش بیابکی میکرد و اکثر دوستان پند و ملامت میکردند <sup>بیت</sup>  
 نمی آورد و سود نمی داشت روزی پسرش در خلوت شریف  
 حاضر بود لحمیه بر روی وی لبس فریب و از اتفاق این کس سبزه  
 در خلوت شریف بعضی و معروض مطلبی رفت بعد گذارش مطلب  
 آنحضرت شیخ العالمین متبسم شده فرمود حالارش گذشتن ضروقه  
 آمد تا علاقه ابوة و نبوة بحال ماند بلکه در ارسال هم ملاحظه ابوة و ابوة  
 شد و رنه فرقی بجز جنبیت محضه در میان هر دو ظاهر نیست و  
 در میان پدر و پسر تا ظهور علاقه ابوة و نبوة فرقی در اوصاف  
 ظاهری باید تا پدر را پسر نگویند و پسر را پدر ندانند چندان  
 بر دلش اثر کرد که ازان روز دیگر خلق نکرد و متوجه صلاح تملک شد

ذکر احوال مجلس سماع در ایام عرس غیره معونه فواید دیگر

هر چند حضرت شیخ العالمین رفته قادریه است هم کسب سلسله طایفه  
 و هم حسب طریقه باطنیه اما جوش و وجد و سکر و مستی عشق و  
 ذوق و شوق آنقدر داشت که چشمتیان زمان بران شکر می بودند  
 و حسرت می خوردند یاران را آتش عشق و سکر رفته آنچنان سوز  
 که خس و خاشاک حرص و هوا خاکستر گردید و بعضی را یکروز  
 کامل و بعضی را هشت پاس و بعضی را سه روز غایبه تا به نفعه در  
 شورش و وجد می گذشت که درین عرصه فرصت اکل و شرب

و خواب نبودے الا از کرامت و سے رخص بود کہ نماز ہم از کسی فوت  
 نیشد و گاہے ندیدم کہ صاحب و جد را در محفل شریف و سے بگفت  
 نماز در بے افاقگی شورش زود مگر انگہ اینقدر افاقہ می آید کہ آفتان  
 نجران نماز فرض سنت سے گذار و بعض یار را نوبت بہلاکت  
 رسیدی و از دستگیری آن جناب جان بسلامت برو می چنانچه  
 در ذکر مجالس گفتہ آید انشاء اللہ تعالیٰ معائنہ اول و زینوں  
 حضرت تاج العارفین رضوی بزرگے بود شاہ غلام سرور کہ ذکرش بالا  
 گذشتہ در مجلس سماع نشستہ بود و مہول نشست و رہلوئے  
 حضرت شیخ العالمین رضوی در وقت در و جد آمد و قصد کمال ضبط  
 کرد و تحمل فرود کردن آتش عالم سوز نہ آورد و چنان نشستہ  
 و غشش آمد و کس را بر حال و سے اطلاع نہ کیا شیخ العارفین  
 سر از مراقبہ چنان برداشت کہ گوی اہتمام کار سے دشوار پیش  
 آمد و بسوسے ایشان گاہے تا دیر فرمود فی الجملہ افاقہ آمد و  
 سرش را حرکت ہویداشت چون گاہے دستورا حضرت در دست  
 یاران باین نسق بود و مجلس بیان از شاہدہ این حال در حیت  
 گردیدند باز آنحضرت دست ایشان را بگرفت و جذب حرکت  
 کرد تا آنکہ فی الجملہ طاقت نشست یافت و بر نشست اما  
 ہنوز ہواس نامدہ بود کہ در برش گرفت و تمام تر در افاقہ آورد  
 والا اثر ضعف و حرارت باطن تمام تر مضمحل ساختہ بود این

کمیته بارگاه را با آوردن گلاب ارشاد فرمود حسب الحکم شریف  
 گلاب حاضر آوردم و دو سته بار بر سر درویش ریختم و راستی بر  
 چهره و سکه یافتیم حکم کرد که حالا ایشان را از مجلس مسجد برب  
 هر دو دست زیر بغل نهاده مسجد بروم و بر جاک نماز بر پهلوی  
 غلطانیدم ساعتی نگذشته که در وجود بر خاست و قرض  
 کنان بمجلس آمد بعد القضاة مجلس در تقرب حضرت  
 شیخ العالمین رضی میفرمود که بار اوران وقت مطلق اطلاع حال  
 ایشان نبود محض لطف او تعالی است که خبر دار اگر کیساعت  
 دیگر بغفلت می گذشت باز ایشان را زنده نمی یافتیم جوش  
 مفرط بود و ضبط آن باین حالت رسانید و نوبت تا اینجا رسید  
 معائنۀ دوم در عرس حمادی الثانی قریب یکیا س روز آمد  
 بود صاحب دلان در شوق و ذوق بودند از آن جمله سید نظر علی  
 که سر آمد یاران حضرت شاه شمس الدین قدس سره بود و اثر  
 مفرط آمد زفته زفته در عین دور زنگ چهره زرد شد و نزد شاه  
 مدوح رسیده این قدر گفت ملک الموت حاضر شد پیش نظر  
 دیگر طاقت گفتگو نماند و بر زمین افتاد جناب موصوف خطابه  
 در کنار گرفته جذب حال کرد و سوسه زنه بخشید و هیچ تشکین نداد  
 دید که کار از دست میرود و در و بسوسه شیخ العالمین کرد و مضطرب  
 دید آنحضرت حسب سلوک طریقه بطایر و قبض و بسط کسی تصرف

نمی فرمود که مرید مرید باشد مگر بسوسے یاران خود با وقت خطرا  
 کسی چون دید که وقت تنگ است و کار از دست میرود و دفعه  
 معالقه نمود که حواس و افات آمد و پیشست آن زمان دست  
 حق پرست بردست و سے نهاد تا آنکه همه حرقت و جوش می  
 جذب فرمود و آن حالت مشابده ملک الموت هم زوال پذیرفت  
 و تمام تشکین یافت لیکن ضرر عظیم حضرت شیخ العالمین  
 رسید و آن این بود که میر نظر علی را مرض سل که بر نمبر رسیده بود  
 که هر روز در سرفه خون می آمد و تب مفارقت نمی کرد و جذب  
 سوزش آن مرض هم اندک بسوسے آنحضرت منجذب شد  
 تا آنکه روز شدت سرفه بود و خون در سرفه می آمد و تب مفارقت  
 نمی کرد و مردمان را بس تشویش رود و آن زمان فرمود جامی شود  
 نفیست عارضی است آنروز که میر نظر علی را حال متعیر شده بود  
 از کمال تشویش مهلت تفریق در میان شورش و مرض  
 نیافتم قصد شورش و سے کردم با حرفت مرض هم اندک  
 منجذب شد و لطف آنکه تا آنکه روز میر موصوف را نه تب  
 بودند خون در سرفه می آمد این کمینه در آن وقت حاضر بودند  
 با خود با علاقه محبت و ربط بسیار داشتیم از کیفیت آنوقت  
 پرسیدم گفتند یکبار در عین دور و وجد حرارت آتش عشق  
 زیاده تر شد و ملک الموت را دیدم که قبض روح حاضر آمد

و مستعد کار شد بجز مملکت گفتن این قدر که ملک الموت آمد  
 دیگر افاقه نماند اگر یک ساعت در دستگیری توقف می شد  
 جان بری ممکن نبود معائنات سووم مریدے از مریدان  
 آنحضرت شاه خدا بخش نام در ابتدا سے سلوک حرقت قلب و  
 کثرت شورش بسیار داشت شبے مجلس سماع بود و او در قصص انفاقاً  
 از والان مجلس و در کنان در سخن آمد و ساعتی در شورش مانده بنقیان  
 مردمان که قریب دے بودند نشستند مگر سکون شد کسے التفات  
 بحال دے نکرد و مجلس هم گرم بود و حضرت شیخ لعالمین رانیز از جوش  
 جسد شغیر در حرکت و جنبش بود ساعتی نگذشته باشد که یکبار باین  
 کسینہ بارگاہ متوجه شده فرمود که حال خدا بخش چیست در یاب آمد  
 و دیدم که بنحو افتاده است همچنان که دیدم عرض کردم سید العلماء  
 سید العرفاء خلیفہ اعظم مولای سیدی سید مولوی احمدی افاضی  
 علینا فیوضہ را فرمود خدا بخش را در یابید چون نزدیک آمدند  
 دیدند که رقیق باقی است فوراً بعرض برداشتند که کارش تمام شد  
 الارقیق باقیست آنحضرت باضطراب حکیم غلام جیلانی صاحب  
 رحمۃ اللہ علیہ را کہ سر آمد اطباء شہر عظیم آباد بود و در آن وقت سعاد  
 اندوز مجلس اشرف بود فرمود که خدا بخش را خبر گیرند که غش کرده  
 است ایشان بروست و سے هر چند جنبجوے نبض کردند بنقیان  
 عرض کردند که نبض ساقط است اندک گرمی بر سینه دار و قلب ا

نے الجملہ حرکت است باستماع این حال باسند حال قریب وی آمد  
 وید کہ بزین افتادہ است سیدہ اسرار گنجینہ بر سیدہ بے کینہ بوسے  
 نہاد کہ چشم بکشا و واند کے افاقہ آمد حکیم ممدوح رافرمود کہ اکنون ملاحظہ  
 بنص فرمائید چون دست بر نص نہادند قومی یافتند سر ابا چیرت  
 شدند و خندان خندان عرض کردند کہ بر جامی خود دست و باقوت است  
 اما این امر دیگر است کہ در دست اطباء نیست باز آنحضرت دست  
 حق پرست بر سیدہ کوسے نہاد و ساعی و دیگر مراقب شد کہ یکبار خدا  
 نغره زد و در نص بر خاست حکیم صاحب فرمودند کہ ازین حالت  
 کسی را ہی ندیدم مگر ایشان را و فی الحقیقہ مضمون شعر مولوی  
 امروز خاطر نشین باشد اولیاء طائفے است از آکہ تیرہ  
 ہارمی آرزو راہہ معائنہ چہارم مولوی محمد علی اکبر علیہ الرحمۃ  
 بر اور خور و سید العلماء سند العرفاء و است بر کاتہ بودند ایشان را  
 چنین حال اکثر بودے و کتر مجلس از ان خالی گذشتی و بدستگیری  
 شیخ جان بسلامت بروے چون احوال شان طویل و طول است  
 بنا بر این جاترک کر دم در ذکر یاران انشا اللہ تعالیٰ گفت آمد  
 نقل است روزی مولوی محمد علی اکبر رحمہ اللہ را اور ایام محرم  
 حالت دست داد و شورش مفرط آمد کہ نوبت بہ ہلاکت رسید  
 سید العلماء معہ و گیر بر اور ان دینی نیز حاضر بود ہر کسے سجد  
 حرقت وے مشغول شد مطلق کنی نگر وید و آنا فانا نازک کر

بود مضطربانه جناب سید العلماء کسی را نزد حضرت شیخ فرستادند  
 که وقت دستگیری است دوران وقت جناب مستطاب مولانا شانه  
 ابوالحسن صاحب افاض علینا فیوضه حاضر خدمت اشرف بودند  
 و ایشان را در آن عرصه محض ابتدای سلوک بود و از اشغال  
 افاضه و استفاضه و جذب حال چیزه ارشاد نشده بود آنحضرت  
 بهمین قدر فرمود بروید و در ایام جناب ایشان انشأ اللامروانه  
 شدند اما در راه سراپا حیرت میفتند که ما را گاهی چیزه  
 ازین جنس ارشاد شد و مبتدی محض ام و ایشان صاحب احوال  
 فیج ما خود آنجا رسیده چه خواهم کرد علی الخصوص جائیکه سید العلماء  
 و دیگر بایان صاحب طاقت در عجز اند تا آنکه بر سر شان رسیدند  
 هنوز گامی چند باقی بود که بجزر و سواجه بلا قصد همه حرقت و حوارت  
 شان بسوسه ایشان مجذب شد و افاقه تمام است و او سید العلماء  
 و دیگر صاحبان سخت متحیر گردیدند و دانستند که ایشان جذب  
 کردند و این طاقت تصرف شان محمول بر محض عطیه الهی گردید  
 جناب موصی اکثر دین ذکر می فرمود که سر موقصد جذب مشهور  
 ایشان کرده بودم و چه جذب میکردم که ما را درین باب هیچ غلبه  
 بی خاسته بجزر و سواجه جذب حال شد این محض تصرف و طاقت  
 حضرت شیخ العالمین بود تا آنکه فوت حضرت چه کار کردند این  
 کینه بارگاه و زوکر روز ولایت و طاقت تصرف شیخ العالمین

بارها از زبان مبارک جناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن  
 افاض اللہ علیہ فیوضہ و بشیر و مکر شریف است معاینہ چشم  
 جناب سید العلماء را بغیر سماع در حادۃ کتوبت بہلاکت رسیدہ شور  
 و اولیا از ہر طرف برخاستہ خبر حضرت شیخ العالمین رسید باستقبال  
 تمام برخاست و بسوسے خانہ شان شتافت دید کہ تمام خانہ تمام  
 است و سید العلماء در حالت رومی است رفقے جان باقی است  
 و نفس شوریدہ در شتہ او چشم حق بین چون چشم مختصر و بزرگین  
 افتاد آنحضرت ہما نجابر زمین نشست و ایشان را برداشتہ  
 در کنار گرفت تاویر کہ با فاقہ آمد اما ضعف بسیار داشت فرمود باو کہ  
 کنید و قدرے گلاب بر روی و سے زیند و بر سر و سینہ ریزید  
 کہ ضعف و حرارت زوال پذیرد معاینہ چشم مولوی  
 محمد ہادی سلمہ اللہ تعالیٰ کہ افضل فرزندان و جگر گوشگان  
 حضرت سید العلماء است روزے در سماع بود حالتے طاری شد  
 کہ حالش دگرگون گردید و کسے را بران اطلاع نہ چون آنحضرت  
 دید کہ کار از دست میرود از جاسے خود حرکت فرمود بر ایشان  
 آمد و در کنار گرفت و باز بحالش بر آورد آنزمان مجلسیان معلوم  
 شد بعد القضاے مجلس فرمود کہ تا زمانہ وسیع و قبض بسط  
 کسے دست انداز نمی شوم گو مرید مرید باش بجز مریدان خود  
 و درین وقت دیدم کہ مولوی صاحب را مطلق از حال فرزند خیری

بیست و کار بر باد می شود بالا جبار قاصد جذب حال وی شد  
 سید العلماء البشیر در ذکر گرمی و جوش باریان آن حضرت رفو فرمودی  
 انسان او تعالی است که مایان را و البتہ واسن دولت میخاد می  
 شیخ کاسے کردہ کہ احاطہ بر مجلس و حال مجلسیان تمام تر دار و ویرا  
 با غلامان و حاضران مجلس معیتہ است همچنان کہ جان را با جسم و رنہ  
 عالمی را کار بھلاکت کشیدے چنانکہ بعض بزرگان را پیش آمدہ  
 کہ خود در مراقبہ بودند و لیسر شان را در شورش نوبت بھلاکت سید  
 و ایشان را خیر شد تا آنکہ جان بجان آفرین سپرد و صاحب کے  
 بود شاہ غلام حیدر نام مایتر و سے راز پارت کردہ بودم حال فرزند  
 و سے ہمچنین شد معائنہ منقہ مولوی محمد علی سجاد صاحب  
 فرزندار جنہد حضرت شیخ العالمین رضا بود و در پچہ ششم از فرزند  
 از افرات شورش و فلروانی حرقت در زمرہ معاصران نامی پیدا  
 کردہ بود اکثر نوبت و سے بھلاکت رسیدے علی الخصوص بسبب  
 نسبت عشقیہ کہ حضرت رسالت از بد و شعور حق تعالی  
 ویرا بے کسب عطا فرمودہ بود و غزل مدحیہ اورا البشیر باین حال  
 رسانیدے و حضرت شیخ در حق و سے اعجاز عیسوی بکار نمود  
 و گاہ بودی کہ آنحضرت در مسجد شریف میداشت و بعضے را  
 را کہ شورش مفرط آمدے اہل مجلس را از حال شان خبر نبودے  
 و آنحضرت کسے را فرمودے کہ بمولوی احمدی بگو کہ فلان روز یا

ویا اینمہ اگر در تسکین توقف سے دید خود شریفین سے آوردونی آن  
 تسکین سے بخشید چنانچہ مولوی محمد علی اکبر علیہ الرحمہ را روز  
 وجد بود و آنحضرت در مسجد شریف بعد نماز صبح قصیدہ خوشیہ  
 سے خواند رفتہ رفتہ حال شان متغیر شد و یاران در مجلس حاضر بودند  
 اما بسبب استعراق حال خود کسی را اطلاع بر حال ایشان نشد  
 یکبار آنحضرت کسے را نزد سید العلماء فرستاد کہ بگو مولوی کے  
 احمدی را کہ برادر خود را خبر گیر و جناب ایشان سر از فرقیہ برداشتند  
 و قاصد تسکین و سے شدند در جذب حرقت مفرط اندکے توقف  
 رونمود باز آنحضرت دید کہ در توقف کار از دست میرود و خود شریفین  
 آورد و قصیدہ ہچیمان بر زبان حق بیان جاری بود بہ شست و  
 نگاہے تیر لبوے و سے کرد کہ فی الفور در حواس و افاقہ ادا  
 اثر ضعف زیادہ از حد بود این ضعف بے وجد و سماع خوابد رفت  
 و دست ایشان گرفت و رنگ دگر نمود کہ دفعۃً در وجد شدند  
 گوی دست گرفتند و در وجد برخاستن معاً بودند ضعف باقی ماند  
 نہ حرج دیگر بعد مجلس پیش آمد نقل است بعضے اہل دل را  
 از اتفاق وقت بر حال مرید اطلاع نشد و آن مرید در شورش  
 دور سے نمود ہر مرتبہ کہ قریب شان رسید تا تسکین بخشید  
 آن صاحب دل میداشت کہ قصد استفاضہ میدارد و افاضیہ  
 ذوق و شوق در تزییسیہ کرد تا اینجا کہ حال و سے از کمال حرقت

قلب متغیر شد و پر زین افتاد و آنحضرت روزه و دید باز ایشان  
 متوجه افاضه شدند آن زمان حضرت روزه فرمود و او را حال دیگر است  
 و شمارا خیال دیگر قریب است که از جان گذرد چون بر اطلاع حضرت  
 شیخ متوجه حال مرید خود شد و دید که فی الحقیقه خطا کردم و کار  
 بر باد رفت خواست که تسکین و سکون کند نتوانست و رجوع بخدمت  
 شیخ روزه آورد آنحضرت در کنار گرفت و بالکل تسکین و سکون کرد  
 و لطف دیگر و تسکین بخشی و سکون آن بود که فی الفور بعد تسکین  
 و جان بخشی حالش رازنگ و گرد او سکون دفعه دور و جدی خاست  
 و از آن حال ترقی کردی نقل است روزی در مجلس وقت صبح  
 بعد فراغ نماز همه کس در مجلس بودند و هر یک بحسب استعداد  
 خود حال خوش بود و هر کسی سرگرم مراقبه و آنحضرت را از آنجا که  
 راگنی صبح یعنی بیرون بس پس پسند خاطر اشرف بود ازین سبب  
 بیشتر بعد نماز صبح مجلس گرم میشد و حسب حال هر کسی را مستفیض  
 می فرمود آن روز که در جوش آمد حبش شریف را جنبه بود که  
 گوئی از حرکت وی روزه عظم در جنبش آمده یکبار در مجلسیان  
 نعره زد که کسی را از سبندی و متوسط و منتهی و از عوام و خواص  
 و بیکانه و بیگانه تا قوالان طاقت تحمل آن نماند قریب بمقصد  
 مردم معه تماشایان حاضر مجلس بودند اما کسی را افاقه نبود  
 و رشورش و کسی در گریه و ناله این کمینه بارگاه هم از حاضرین مجلس

بود و طرفہ عالی بہر خاص و عام بود بعد القضاے مجلس  
 ہر کسی ازین عنایت دیرین زور ولایت سخنے سے کر و کسے  
 حیرت بیان سے کر و سے گفت کہ گاہے چنین عنایت  
 و تصرف براخیار از آنحضرت ندیدہ بودم و مشایخان زمانہ  
 کہ خود را اور امر باطن معاصر و سے رخصت میدادند سر اباغریب  
 عجم حیرت بودند جناب سید العلماء روایت برکاتہ فرمود تھرمے  
 اعظم کہ درین لغزہ مخفی بود کسے را بسوسے آن خیال نیست  
 حاضران متوجہ ہتماع آن شدند ارشاد کرد لطفے اتم و تھرمے  
 اعظم درین لغزہ افاضہ آن بود کہ بیک لغزہ سے را حسب  
 حال وسے متاثر نمود بتد سے را بقدر وسے و رشوریش آورد و  
 منتہے را بقدر وسے ورنہ اثر سے کہ حسب حال مبتدی  
 است منتہے را سود سے لانی بخشد و اثر سے کہ حسب حال  
 منتہے است اگر مبتدی اوقتہ تحمل نتواند کرد و بہلاکت  
 خواهد رسید و همچنین حرقت بتد سے در حق عوام مہلک است  
 این چہ طور تصرف بود کہ مناسب حال ہر کسے اثر می بوی  
 نزد بعد ازان بحضور حضرت شیخ عرض کرد کہ امر سے  
 عجیب دران لغزہ مشاہدہ کردم کہ نہ از کسے دیدم نہ  
 شنیدم آنحضرت سبب سے شدہ ارشاد کرد کہ راست  
 است چنین بود کہ گفتے و از سابق حضرت تاج العارین

ہم ارشاد این طریق خاص افاضہ نفرمودہ بود اما در آن  
 وقت خیال ایشان در دل جا گرفت کہ اسلاف چندین می  
 کردند معلوم نسبت طریق آن حسبیت یکبار از حضرت  
 حق جل جلالہ وعم احسانہ اطعام این طور شد و فی الفور  
 آن را تجریدہ کردم و این سبب از اثر دعائے حضرت  
 تاج العارفین رخصت کہ روز کے در ابتدا سے سلوک عمر  
 کردم کہ مناسب طاقت نعمانیہ دارم کہ بیگ نگاہ دو دو  
 مردم را تربیب میکرد و احتیاج صحبت شیخ ساقط نمود  
 حضرت تاج العارفین با گمراہ فرمود کہ این چه درخواست است  
 بالفرض اگر بیگ نگاہ تربیت میکرد کسی از طریقہ و سے باقی  
 ماند باجراسے طریقہ و سے ماند اگر سے طلبی طاقت میرا بوالعالی  
 طلب کن کہ زور زور ایشان است کہ طریقہ وی ہنوز جاری است و  
 جاری خواهد ماند باز عرض کردم کہ در اجرای طریق زور ایشان و در تربیت  
 خلق طاقت ایشان می خواہم چون عنایت اتم مبذول حال داشت  
 جوابے نفرمودہ بعد چند روز کہ از طرف خلوت شریف اندرون  
 محل سر می رفتم فرمود پیشین زمین خدمت بیوسیدم و بہ ششم شہ  
 جان بخش داد کہ آنروز آرزو سے نسبت نعمانیہ کردہ بود سے از  
 حق تعالیٰ برای تو درخواستم از فضل خود انبابت فرمود و باین طاقت  
 ترا خواہد رسانید مطمئن باش آموز خیال آمد کہ عمر شہد و ایفاسے وعدہ

را بنور روز اول است بر فراز شریف حضرت تاج العارفین رضی الله عنه  
 فاتح خواندم و عرض کردم که حالا طاقت انتظار هم ندارم درین مجلس  
 امتحان طاقت خود میکنم به بنیم که ایفا سے را وقت آمد یا بنوا امروز  
 فردا است الحمد للہ که رو سے مقصود از پیروہ غیب جلوہ تلور فرموده  
 و نیک صورت نموده این کمینہ بارگاہ سے گوید کہ در آن مجلس کسی  
 بود و سے را از اثر نعرہ حلاوتی پیدا بود و مانند که ششش نتوانم کرد  
 و نیز سید العلماء سے فرمود کہ از کرم خود آن طریق نعرہ ہم بہن دیگر  
 یاران خاص ارشاد فرمود و بیشتر در مجلس سماع و سے رض و در زیارت  
 آثار شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم احضار ارواح طیبہ اولیاء اللہ  
 میشد و مشرف از جمال جہان آرا سے نبوی صلی اللہ علیہ وسلم میشدند  
 و در احضار ارواح طیبہ صدی و نہایت نبود نقل است روز سے  
 در مجلس عرس بیع الاول بزرگے شطاری شاہ رضا علی نام علیہ الرحمہ  
 حاضر بود و در آن عصر بہ طریق شطاریان از کشف کونیات و فرغت  
 یافتہ و کسب النہیات بہت مردانہ مصروف و بہت مجلس سماع  
 صوفیہ را سر جوش و سر گرم دیدہ متوجہ دریافت حال گردید و از دستگان  
 محرم را از خود میگفت کہ بار حال مجلس شیخ العالمین مطلع نبودم اکنون  
 نیکو دریافتم کہ اینجائے حاجت قوال بہت نہ قول و قلبیائے نہ غزل رنگ  
 ہر چه خواہید با و از بلند بخوانید مجلس گرم خواہد شد بلکہ یک ذوق الکی  
 است اینجا قوالے دیگر بہت و سطر بے دیگر و ساز سے دیگر بہت و سطر

دیگر این اثر ارواح طیبہ است کہ حاضر می شوند و در جوش و خروش  
 دست و پا می زنند و بر عنایات گوناگون کہ از ارواح طیبہ مشاہدہ کرده  
 بود بس متعجب میشد و با ہمہ کس بی تامل بیان حال میکرد و مسرت  
 این معنی کہ این کشف مخصوص نصیب شطاریان است بخیرین کس دیگر  
 از مجلسیان برین حال اطلاع ندارد از حد زیادہ می دشت و در تہ  
 سخن مضمون تفاخر او اسیر و تا آنکہ رفتہ رفتہ این سخن بشارت عالمین  
 رسید فرمود کہ از من ذکر نگارہ اند چون بعد عرض شاہ مذکور سخبات  
 شریف حاضر آمد و در تقریب حکایات بزرگان گفت کہ اینجا حاجت  
 قوال نیست یک و قالی کافلیست و از کثرت نزول ارواح طیبہ  
 و عنایت و افاضہ آنها بر اہل مجلس مفصل بیان کرد و در سخن خیال ختام  
 و سے از عدم اطلاع دیگر بزرگان مجلس ظاہر شد شیخ العالمین پرسید  
 کہ فلان طرف بلباس فلان رنگ کہ بود و فلان طرف قریب ستون  
 والان باللباس چنان و چین کہ بود و فلان جا متصل فلان شخص  
 کہ بود و در صد گشتہ بود بعضی را بیان کرد و از اکثرے بعلمی  
 خود ظاہر نمود و در لچہ حیرت و عجب افتاد کہ ما با وجود علم اجمالی  
 مسرت میکردم و تفاخر بدان جسم و سیدہ ہم کہ شیخ العالمین  
 نیز ازین اسرار غافل است و و سے را با این تفصیل سے نسبت و صفا  
 خیال خام خود بزرگان آورد و گفت کہ آنحضرت را طریق انکشاف  
 تفصیل حقیقت آنحضرت فرمود کہ از اتفاقات است ورنہ مارا

ازین حال کے خبر سے شو و چہ واسم باز پرسید کہ بزرگانے  
 کہ آہنا رانشنا ختم کہ بودند آنحضرت بعضے را نام گرفت و  
 بعضے را اخفا فرمود ہر چند منت بکار بردہین قدر جواب و  
 کجا آن عالم ارواح و کجا این خاک وان و کجا آن جناب  
 عالی و کجا من درین جیلہ سخن سرسبہ داشت و ہرگز بفضل  
 بیان نکرد شاہ موصوف بس بر خود پشیمان شد و تبنہ  
 کشید و منفعل گردید و از آن روز تا اکل کمال آنحضرت بود  
 و در حل مشکلات باطنی خود بے تامل رجوع میسکرد  
 و اکثر این حکایت در تذکرہ کمال آنحضرت با خلق بیان مینمود  
 نقل دیگر ازین جنس مناسب مقام بود کہ نوشتہ سے آید ایام خانہ  
 سیدی سندی مولائی سجادہ نشین و افضل و لاوی شیخ العالمی  
 مولانا مولوی شاہ ابوالحسن افاض علینا فیوضہ رام فرستہ صعب بود  
 کہ یکبار سرفہ پیدا شدی و آواز سرفہ ہر چو سنگے کہ بر سنگ زند میشد  
 و تا دو پاس درین شدت میگذاشت کہ آب ہم فروردن نمی توانست  
 و در پچلو استیلامی و ربان شد عارض می گردید کہ جان بری  
 و شوارے نمودند بیر لالتعد و لالتحصے زہر سبب بہ شہر بہ آمدہ اما سود  
 نہ بخشیدے مگر سارگ باسلیق با بیفت اندام یارگ دیگر و نوبت آن  
 برخلاف ما تقر حکما یونانی و سندی بعضے روز تا بست با رمی رسید  
 و ہر بار ساعتے لبسد شکین میشد اگر خون از رگ نمی آمد ہر زواب

تسکین سے یافت و چون دروست جای فصد از کثرت زخم نشتر نما  
 دریا و انگشتان دست و پانچ ترست نزد و این حال تا سیزده سال  
 ماند و تفصیل آن در مقام صبر و رضا کے حضرت شیخ العالمین رحمہ اللہ فرمایا  
 آید انشا اللہ تعالیٰ روز کے مولانا محمد وحسب محزون خاطر از شاہ رضا  
 شطاری علیہ الرحمہ فرمودند کہ حال صحت و موت بیمارینوز معلوم  
 نیست و از امتداد مرض جگرم آب شد جناب سامی کہ طریقیہ شطاریہ  
 دارند بہ نسبت دیگر طرق دریافت حال درین طریقیہ آسان است  
 و اقوی کہ از ملائکہ ہم درین طریق دریافت ممکن است می خواہم کہ از در  
 مال این حال ما را تسکین بخشند اگر صحت مقدر است در چند روز و چند  
 ماہ و اگر موت زود است از ہم تعیین فرمایند و دوائی نافع ہم سؤل  
 دارم قبول کرد چون شب بسر شد و صبح دید جناب مولانا با شکستہ  
 حال نزد و کے رفت شاہ موصوف بعد تامل بسیار لب بکلمات صبر  
 و تسکین کشاد و مولانا فرمود از تقدیر ناگزیر است اما آنچه دیدہ اند بیان  
 فرمائید ناچار فرمود کہ دیدم فلان روز است و فلان تاریخ و فلان ماہ  
 وقت نصف النہار جنبازہ بز زمین نہادہ و ماتمیان گرد و بگردزار و نزار و نماز  
 شرف بقدم مغفرت لزوم والد شما در شطاریہ و دیگر تفصیل چه می پرسید  
 جناب مولانا را اضطراب سخت در گرفت لیکن ضبط بکار فرمودہ برجا  
 و بحضور حضرت شیخ العالمین رضہ حاضر شدہ مفصل دریافت شان عرض  
 و از عنایت اندوہ کہ سبب نامرادی در دل پاک می جا کرده بود طاقت

شکیبائی نداشت بے اختیار زار زار گریست تا آنکه معمول و دستور  
 شیخ العالمین غسٹر امور بود که هرگز از کشف حال کسی سخن بر زبان حق  
 بیان نراند سزاوار آنوقت تاب دیدن گریه و اضطراب جناب ایشان  
 نه آورد فرمود غم مخور شاه رضا علی را غلط واقع شده است هنوز وقت  
 بیمار تو نه آمده است و ایشان که بیان کرده اند حال بیمار دیگرست چون  
 قصد دریافت حال بیمار تو بود و استند که آنچه دیده ام حال همین بیمار است  
 جناب مولانا رافی الفور تسکینی حاصل شد و دل قرار گرفت که درین  
 اثناء شاه موصوف هم حاضر خلوت شریف شدند و احوال شنبیه که دیده  
 بودند با کلمات تشفی تسلی بیان کردن آغاز نمودند شیخ العالمین فرمود  
 آنچه معاینه شده حال بیمار دیگرست و بیمار بدار است هنوز وقت دورست  
 و عمر و از بس تعجب شده عرض کردند آن کدام کس است جوان پنهان  
 و سکوت نمود از سکوت آنحضرت شاه مدوح را خیال بر غلط و خطا  
 خود نیاید اما انتظار آن تاریخ و ماه در روزی کشیدند تا صدق رو بای  
 خود معلوم کنند تا آنکه ایام سعید و سید و همان روز و تاریخ و ماه وقت معین  
 مفتی فضل علیه الرحمه فوت کردند و اقارب و احباب در مصیبت و سزا  
 گریه با سزا سزا نمودند و بعد تکفین انتظار قدم منقصرت لزوم  
 حضرت شیخ العالمین می بردند چون بر جنازه رفت و نماز کرد و آن زمان  
 شاه مدوح را بر خطا خود یقین کلی آمد و جناب مولانا را مدغمه که بود از دل خلاصت  
 بعد از آن شاه مدوح سبب غلط خود پرسید همین قدر از شاد شد که اهل کشف